

حزب توده در بحران؛ نامه‌ای از رضا روستا



سند زیر ترجمه نامه ایست که رضا روستا در فوریه ۱۹۶۲ میلادی/ بهمن ۱۳۴۰ خطاب به پناماریف، دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نوشته و رونوشت آن را به والتر اولبریش، دبیر اول کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیست آلمان نیز ارسال داشته است.^۱ این نامه در زمانی نوشته شد که حزب توده یکی از بحرانی ترین دوران حیات سیاسی خویش را می گذراند، زیرا به دنبال تلاشی سازمان‌های حزب توده در ایران و ثبات نسبی رژیم شاه و نیز با تنگ تر شدن عرصه فعالیت این حزب در کشورهای سوسیالیستی به دلیل نزدیکی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی به ایران، تضادهای درون حزبی تشدید یافته بود.

از سوئی دیگر حزب توده نیز از مشاجرات ایدئولوژیک میان احزاب کمونیست چین و شوروی در امان نماند؛ احمد قاسمی به همراهی دکتر غلامحسین فروتن از اعضای کمیته اجرائی، از خط مشی

حزب کمونیست چین جانبداری می کردند و دیری نپایید که بخش گسترده ای از فعالین سیاسی چپ و دانشجویان ایرانی در اروپای غربی که در کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی گرد آمده بودند، از حزب توده روی برتافتند و به مائوئیسم و رادیکالیسم روی آوردند.

موقعیت دکتر رادمنش در مقام دبیر اولی حزب توده ایران به دنبال ناکامی‌های تشکیلاتی در ایران و خاصه پس از دستگیری برادران یزدی^۱ در جمهوری دمکراتیک آلمان به اتهام عملیات جاسوسی برای ساواک و سیل انتقادات کادرهای حزبی سخت به مخاطره افتاده بود.

رضا روستا در این سند مسائل را آنگونه که خود می دید، بیان می کند. فضای تهدید، پرونده سازی های شگفت آور و خصومت های شخصی که در این سند نیز به وضوح رخ می نمایند بر زندگی مهاجرین توده ای سایه افکنده بود.

رضا روستا^۲ از کمونیست‌های قدیمی، عضو حزب کمونیست ایران و از مسئولین درجه اول سازمان جوانان حزب بود که از سوی حزب برای تحصیل به مدرسه حزبی کوتسو (آموزشگاه کمونیستی برای مردم خاور) اعزام شد و پس از اتمام دوره‌ای دوساله در آن مدرسه به ایران برگشت؛ در این جا او دستگیر و زندانی شد. در زندان با گروه یوسف افتخاری که گویا تمایلات تروتسکیستی داشت، رفتاری کین جویانه‌ای داشت. او پس از ۱۷ شهریور ۱۳۲۰ از تبعید گاه خویش در ساوه به تهران برگشت و در رهبری حزب نو بنیاد توده ایران جای گرفت.

او در خارج از زندان، و این بار در رأس «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» از قدرت بسیاری برخوردار بود و در اداره این سازمان رویه‌ای آمرانه داشت. مخالفین خود در باشگاه شورای متحده را زندانی می کرد و بی پروا به اذیت و آزار آنها می پرداخت.^۳

روستا نیز پس از شکست فرقه دمکرات آذربایجان و تنگ شدن عرصه فعالیت از کشور خارج شد و در ابتداء به اتحاد جماهیر شوروی پناه برد. او دیرتر از دیگر افراد رهبری حزب به جمهوری دمکراتیک آلمان مهاجرت کرد و بر خلاف دیگران که در شهر لایپزیک زندگی می کردند، در برلین سکونت گزید. مسئولین اتحادیه سندیکاهای آزاد آلمان [FDGB] از روستا به عنوان رهبر شورای متحده استقبال کردند. به او آبارتمان بزرگی دادند و نیز محلی برای اداره فعالیت کارگری حزب، اتومبیلی و راننده‌ای در اختیار او گذاشتند.

روستا تا آخرین لحظه زندگی در روز نوزدهم فوریه ۱۹۶۸ / ۳۰ بهمن ۱۳۴۷، عنوان رئیس شورای متحده را یدک می کشید. با همکاران محدود خود برای اعضای فراری شورای متحده

کارگری و مسائل آسایش در کشورهای سوسیالیستی را فراهم می‌کرد و در شرکت دادن برخی از اعضای شورای متحده در مراکز آموزشی احزاب برادر کوشا بود.

روستا در تمامی سال‌های مهاجرت عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران باقی ماند ولی هرگز نه به رده دبیران کمیته مرکزی راه یافت و نه به عضویت کمیته اجرائی در آمد.

در مراسم خاکسپاری روستا در کنار مهاجرین توده‌ای و جمعی از شخصیت‌های حزبی و سندیکائی، هربرت وارنکه، دبیر کل اتحادیه سندیکاهای آزاد آلمان و عضو دفتر سیاسی حزب واحد سوسیالیست آلمان نیز شرکت داشت.

* * *

به دبیر اول حزب واحد سوسیالیست آلمان رفیق والتر اولبریش

رفیق والتر البریش عزیز!

فتوکی نامه محرمانه ای را که خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نوشته ام، برایتان ارسال می‌دارم.

با درودهای کمونیستی

رضا روستا

نهم فوریه ۱۹۶۲

روستا عضو کمیته مرکزی و نماینده سندیکاهای ایران نزد [؟] می باشد

به دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی رفیق پتاماریف

مطالب زیرین را در تکمیل مذاکراتم با نماینده گان شما در مسکو با رفقا میلووانف و سمیننکو،

بیان می دارم:

حزب ما [حزب توده ایران] هم اکنون با بحران عمیقی مواجه است. تجارب بیش از پنج سال فعالیت کمیته اجرائی نشان داده‌اند که چه کمیته اجرائی و چه کمیته مرکزی (که هم اکنون بیش از دوازده سال در مهاجرت بسر می‌برند) در نتیجه اشتباهات مکرر، خیانت و جدائی‌شان از خلق نه تنها قادر به رهبری حزب و جنبش انقلابی طبقه کارگر، یعنی سازمان حزبی در ایران، نمی‌باشند، بلکه خود سدی در راه پیشرفت جنبش نیز هستند (بجز فعالیت تبلیغاتی در اروپا).

کمیته اجرائی [حزب] ما هم اکنون در جستجوی مقصران است و هر کس، دیگری را مقصر می‌شمارد. به باور من کل کمیته اجرائی در تمامی مشکلات مقصر است.

دلایل:

۱. فعالیت سازمانی کافی و رضایت بخش نیست.

۲. پلیس ایران [ساواک] جاسوسان و عوامل مختلفی را در کمیته اجرائی رسوخ داده است، بطور مثال برادران یزدی (حسین و فریدون)، [مهندس] گوهریان و همسرش و دیگران.

۳. عدم اقتدار [رهبری حزب] در میان اعضای حزب.

۴. رفقای ما تنها در صدد زندگی راحت، حفظ عنوان و موفقیت شغلی خویش اند.

۵. نفوذ زیانبخش برخی از زنان بر کمیته اجرائی ما و کلاً نبود روح انقلابی.

در مورد حسین یزدی جاسوس باید گفت که دکتر رادمنش مقصر اصلی است. او [دکتر رادمنش] تحت تأثیر همسرش مهین (دختر عموی حسین یزدی) پس از آنکه حسین در ماه سپتامبر سال گذشته دست به سرقت پول کارگران از خانه من زده بود، در حالی که برآشفته بود از او دفاع می‌کرد. من به پلیس جمهوری دمکراتیک آلمان شکایت کردم و این امر را به اطلاع رادمنش رساندم. رادمنش در پاسخ گفت: «حسین انسانی صادق و وفادار است و ما به وی اطمینان داریم. تو با چه حقی از حسین به پلیس شکایت بردی؟ از کجا که همسر و یا خودت دست به این سرقت زده آید و حال به حسین ما تهمت می‌زنی؟». من از این پاسخ سخت منقلب شدم.

در مورد حسین یزدی جدا از این امر، تمامی کمیته اجرائی مقصر است، چرا که وی برابر تصمیم کمیته اجرائی در ابتداء در فرستنده مخفی^۵ ما فعالیت می‌کرد و بعدها رابط میان کمیسوین تشکیلاتی کمیته اجرائی برای ایران و غرب [اروپای غربی] بود. من نیز (بر مبنای اعتماد کمیته اجرائی به وی) دچار اشتباه شدم و در سال گذشته حسین را به عنوان مترجم و راننده استخدام کردم. اما پس از هفت ماه به صداقت وی مظنون شدم و او را در سپتامبر ۱۹۶۱ اخراج کردم.

گوهریان و همسرش نیز که در سال گذشته پیرو تصمیم حزب ما (کمیته اجرائی) ظاهراً جهت فعالیت حزبی به عراق اعزام شدند متهم به خیانت‌اند. آنها در بغداد با سفارت ایران تماس برقرار کردند و سپس به ایران مراجعت کردند و هم اکنون با پلیس ایران همکاری می‌کنند. گوهریان و همسرش رفقای زیادی، از جمله گروهی از رفقای آذربایجانی و کرد را، به پلیس معرفی کردند. بسیاری از آنان به اعدام محکوم شدند. پنج تن از آنان تا کنون اعدام شده‌اند. دکتر کیانوری و همسرش مریم فیروز در رخنه این جاسوسان، گوهریان و همسرش، [در حزب] مقصر بودند، چرا که آنها از دوستان هم بودند. کیانوری، هر چند که از ماهیت و اهداف آنها به خوبی آگاه بود، آنها را برای فعالیت حزبی در عراق پیشنهاد کرد. حسن نظری (یکی از شرکت کنندگان پلنوم چهارم حزبی در مسکو که به بغداد نیز اعزام شد) این امر را یکی از اشتباهات سنگین آنها می‌داند. به گمان من در این مورد نیز تمامی کمیته اجرائی مقصراند، چه آنها پیرو تصمیم کمیته اجرائی به بغداد اعزام شدند. رفیق رادمش، به گمان من از رهبری حزب سخت ناتوان است؛ این امر در مورد رفقا اسکندری و احسان طبری نیز صادق است. رفیق اسکندری تقریباً تمامی عمر خویش را در اروپا بسر برده و همیشه خود را به آن محیط وفق داده است. در زمان وزارتش در کابینه قوام السلطنه، به زیان منافع اتحاد جماهیر شوروی عمل می‌کرد (از جمله در مورد قراردادهای بازرگانی و حمل و نقل هوایی).^۶ قاسمی، عضو پیشین کمیته اجرائی و سردبیر روزنامه مردم مبارزه آشکاری را علیه رفیق خروشچف، این لنینیست واقعی، به پیش می‌برد و از خط رفقای چینی مبنی بر کیش شخصیت جانبداری می‌کند. اما رهبران ما در این باره سخنی بر زبان نمی‌آورند، شاید خود نیز با وی همداستانند.



دکتر رادمنش، اسکندری و طبری تنها توانائی آن را دارند که در داخل اردوگاه سوسیالیست زیر یک رهبریت قدرتمند حزبی فعالیت ترویجی - تبلیغی بکنند و نه بیشتر، چرا که آنها ترسو، فاقد ابتکار، ناهوشیار و خرده بورژوا می‌باشند. در مورد کیانوری [باید گفت] که وی پرکار و جسور است [ولی] به نظرم ترسو نیست. ولی اشکال او بلانکیست بودن و فردگرائی اش است؛ مضافاً اینکه او برادر زن کامبخش [نیز] هست. کیانوری در پلنوم چهارم [حزب توده] کوشش کرد که شوهر خواهرش را نه تنها به عضویت کمیته اجرائی در آورد، بلکه حتی به مقام دبیری [کمیته مرکزی حزب توده] منصوب کند، هر چند که او آگاه بود که کامبخش ده‌ها کمونیست را لو داده است. به اعتبار کوشش‌های او [کیانوری] بود که کامبخش به دبیری حزب ما رسید. این امر ننگی برای حزب است. دکتر ارانی در زندان خیانت کامبخش را دقیقاً به من گزارش داد.

دومین ضعف کیانوری و همچنین دکتر رادمنش آن است که هر دو زیر نفوذ همسرانشان بانو رادمنش و بانو مریم فیروز، می‌باشند. او (مریم فیروز) دختر یکی از عموهای شاه سابق، بزرگترین فتودال و مرتجع ایران است. برادران و خواهران مریم فیروز جاسوسان امپریالیست‌های انگلو-آمریکائی اند و از حامیان ارتجاع می‌باشند.

سومین ضعف دکتر کیانوری برخورد ماکیاولیستی وی در مبارزه حزبی است. حسن نظری کیانوری را متهم به شرکت در خیانت به مهندس شرمینی، رهبر سازمان جوانان، و همچنین گالوست زاخاریان، یکی از بهترین رفقای حزبی می‌کند. رفیق حسن نظری که با کادرهای ایرانی در رابطه است، در دستگاه کمیته اجرائی فعالیت می‌کند. او قصد دارد که [این مسائل را] دقیق‌تر برای شما بنویسد. از این گذشته، دکتر کیانوری^۷ هیچگاه در زندان نبوده و از محک آزمایش سر بلند بیرون نیامده است.

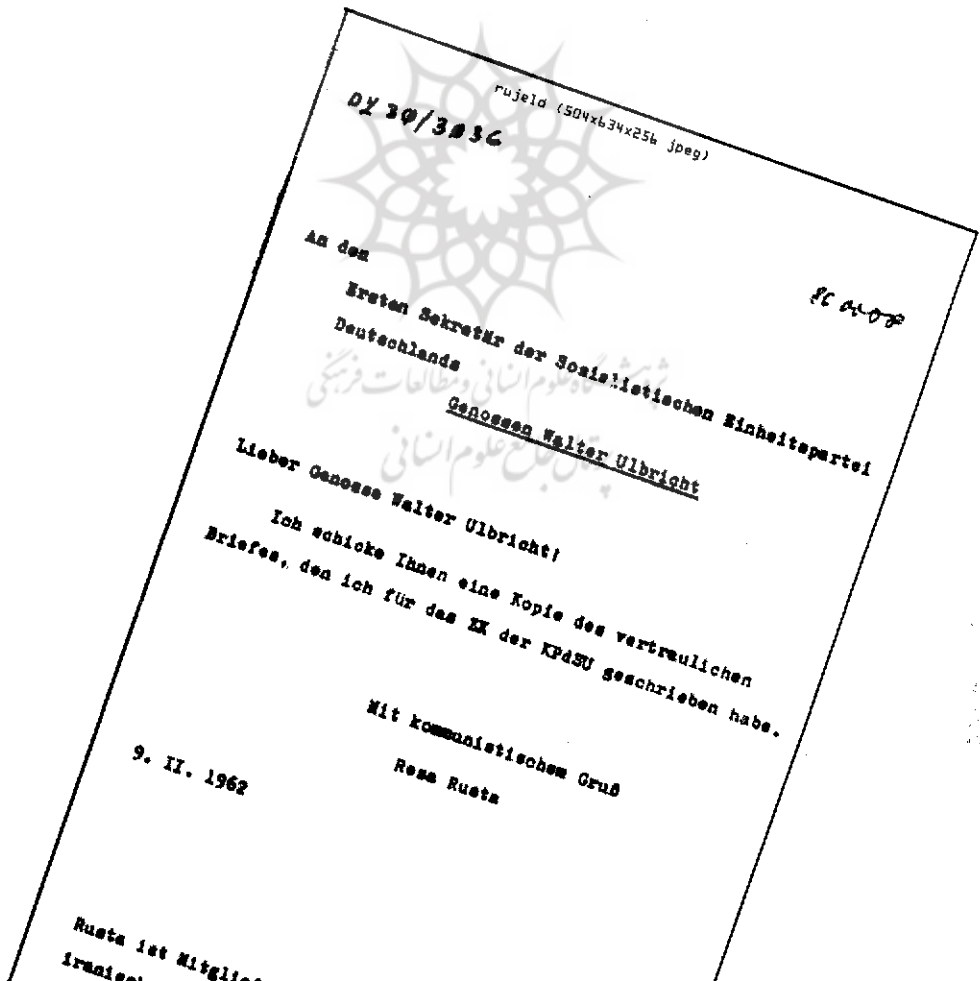
ما می‌دانیم که او در طول جنگ در آلمان تحصیل می‌کرد و طرفدار رژیم هیتلر بود. اما [صمد] زرنندی، این توطئه‌گر بدنام که بعدها پشیمان شد و هم اکنون در باکو به سر می‌برد، تعریف کرد: «من مأموریت یافتم که کیانوری را دستگیر کنم، ولی آنگاه که به شجاعتش پی بردم، متأثر شده و از دستگیری وی صرفنظر کردم. از اینرو از تعقیب او دست کشیدم».

اگر در رابطه با مسائل سیاسی به وی [کیانوری] اعتماد کنید، می‌توان با او همکاری کرد. دیگر اعضای [کمیته اجرائی] به جز دانشجویان ضعیف هستند، حتی دکتر فروتن علاوه بر ناتوانی اش، معلول نیز هست و از هیچ تجربه‌ای بر خوردار نیست.^۸ او در گذشته از دوستان خلیل ملکی بود و همراه قاسمی، کیانوری و طبری علیه حزب فعالیت می‌کردند.

چه باید کرد؟

به باور من فراخواندن پلنومی عادی بی معنی است، چرا که کمیته مرکزی ما از ترکیب نامناسبی بر خوردار است و از اعتبار حزب باز بیشتر کاسته می شود. در رهبری حزب باید تغییرات اساسی انجام پذیرند.

به نظر من رهبری کنونی حزب مرکب از کمیته مرکزی و کمیته اجرائی حزب باید منحل و رهبری نوینی مرکب از پنج عضو و دو نامزد انتخاب گردند. مرکزیت [حزب] باید پس از شش ماه به ایران و یا به جوار ایران انتقال یابد. باید کمیسیون یا دفتری جهت فعالیت در میان مهاجرین تشکیل گردد که در عین حال نیز هدایت برنامه رادیویی و انتشارات را به عهده گیرد. این کمیته [کمیسیون] موقتی باید مصوبات پیشین کمیته اجرائی راجع به عضوگیری توده ای در میان مهاجرین و دیگر [مصوبات] را لغو کند.



تأیید برنامه و اساسنامه حزب

نظر به اشتباهات حزب، باید خطاب به خلق ایران فراخوان نوشت و در عین حال نامی واحد برای حزب ما اعلام کرد: حزب توده ایران یا حزب دمکراتیک خلق ایران یا حزب کمونیست ایران. تجدید انضباط حزبی، اعزام کادرها جهت فعالیت به ایران، روشن کردن اینکه چه کسی عضو حزب است و قس علیهذا. فعالیت سازمانی را باید بی درنگ آغاز کرد. خلق ما بطور عینی حاضر به نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع ایران می باشد اما از نبود عامل ذهنی یعنی از حزبی با تشکیلات محکم رنجور است. این کمیته موقت موظف است که امسال سومین کنگره حزبی را فراخواند و بطور عادی ارگان‌های خویش را انتخاب کند.

جهت تدارک انتخاب این کمیته موقت باید کنفرانس‌های محدود و غیر علنی‌ای با شرکت بیست و پنج تن از رفقای قابل اطمینان و انقلابی از آذربایجان [آذربایجان اتحاد جماهیر شوروی]، دوشنبه، مسکو و در صورت امکان از دیگر کشورهای دمکراتیک خلقی دیگر و حتی یک تا دو تن از غرب سازماندهی گردد. این کنفرانس فوق العاده را می توان با یک یا دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب ما از جمله من فراخواند، چراکه رفقای حزبی مرا به عنوان یکی از مؤسسين حزب توده ایران می‌شناسند. تنی چند از اعضای کمیته اجرائی حزب از جمله دکتر راد منش را می‌توان به کنفرانس دعوت کرد. دبیران [کمیته مرکزی] موقتاً ضروری نیستند. پنج نفری [منتخب] باید به طور دستجمعی فعالیت کرده واز میان خویش سه تن را برای کار جاری حزبی برگزینند.

انتخابات ارگان‌های موقت حزبی باید بسیار محرمانه و تحت نظارت و پشتیبانی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی انجام پذیرند. به باور من رهبری نوین حزب باید تحت هدایت و نظارت پنهانی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی فعالیت کند. بسیار مطلوب خواهد بود، چنانچه در رهبری نوین دو کارگر آذربایجانی، یکی از افسران جوان‌تر و دو تن از کادرهای قدیمی برگزیده شوند. نامزدها همچنین باید از انقلابیون آزموده باشند. من پس از دقت و بررسی لازم، موقتاً نام تنی چند از نامزدها را که برای رهبری نوین مناسب می بینم، ذکر می کنم: حسن نظری و یوسف لنکرانی؛ از آذربایجان دانشیان، [تقی] شاهین [آبراهیموف]، پیشنهادی و بسیاری دیگر.

جهت تدارک این برنامه کمک شما ضروری است. من بطور مثال آمادگی خود را اعلام می‌کنم تا به آذربایجان، دوشنبه و دیگر حوزه‌ها سفر کرده و رفقای حزبی را قانع کنم که چرا فراخوان کنفرانس فوق‌العاده حزبی و تغییر رهبری حزب ضروری است و [چرا باید] پس از توضیح کنفرانسی غیر علنی (با شرکت قریب ۲۵ تن) فراخواند. این کنفرانس را می توان در یکی از شهرهای اتحاد

جماهیر شوروی، بطور مثال در تاشکند یا در جمهوری دمکراتیک بلغارستان یا در مجارستان، در جایی که از تجمع کمتر ایرانی‌ها بر خوردار است، برگزار کرد.

با دروهای کمونیستی

رضا روستا

برلین هشتم فوریه ۱۹۶۲

شماره ۱۸۲

یادداشت‌ها:

۱- SAPMO Bundesarchiv DY 30/3036

۲- حسین و فریدون یزدی، فرزندان دکتر مرتضی یزدی یکی از اعضای ۵۳ نفر و از سران حزب توده اند. آنها به جرم همکاری با ساواک دستگیر و به حبس‌های طولی‌مدتی در جمهوری دمکراتیک آلمان محکوم شدند. تلاش‌های رژیم شاه برای آزادی این دو برادر سال‌ها بی نتیجه ماند. پس از ایجاد روابط دیپلماتیک میان ایران و جمهوری دمکراتیک آلمان در سال ۱۹۷۲ میلادی این دو برادر نیز از زندان آزاد شدند.

۳- برای جلوگیری از اطناب کلام زندگی و فعالیت سیاسی روستا را به اختصار بیان می‌داریم و خوانندگان را به خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، احسان طبری و اردشیر آوانسیان رجوع می‌دهیم.

۴- احسان طبری، *کژراهه، خاطراتی از تاریخ حزب توده*، ۱۳۶۷، ص ۵۳

۵- حزب توده ایران نیز در نیمه دوم دهه پنجاه میلادی همانند بسیاری از احزاب کمونیست در رادیو بین‌الملل (Radio Berlin International) در برلین، پایتخت جمهوری دمکراتیک آلمان برنامه‌ای به زبان فارسی داشت (رادیوی بیسک ایران) که با مسئولیت احسان طبری و با همکاری داود نوروزی، متوجهر بهزادی، پرویز خلعتبری، هوشنگ گرمان و حسین یزدی اداره می‌شد. دو لت ایران از برنامه‌های این رادیو سخت ناخوشنود بود. علی‌اصغر حکمت، وزیر امور خارجه وقت ایران، در مقابل سفیر اتحاد جماهیر شوروی در تهران از «فعالیت تبلیغی شورش انگیزانه‌ای که چندی است از خاک جمهوری دمکراتیک آلمان علیه ایران انجام می‌گیرد»، گله کرد و ناخشنودی دولت متبوع خویش را از «برنامه‌های رادیویی ضد ایرانی» ابراز داشت.

بسیاری را گمان بر این است که توقف برنامه‌های فارسی این فرستنده و انتقال آن به صوفیه، پایتخت بلغارستان، به دلیل عدم امکانات تکنیکی این فرستنده بوده است. به نظر می‌رسد که پیگیری دولت ایران از سوئی و تلاش‌های دولت جمهوری دمکراتیک آلمان در نزدیکی و ایجاد رابطه با ایران از سوئی دیگر که در مسکو و با میانجیگری شوروی‌ها انجام می‌پذیرفت، در توقف این برنامه رادیویی بی تأثیر نبوده است.

۶- ایرج اسکندری که در کابینه قوام وزیر پیشه و هنر و بازرگانی بود اعطای جواز صدور چهل هزار تن برنج به شوروی‌ها را مشروط به ورود چهل هزار تن قند از شوروی کرد و از خواسته شوروی‌ها مبنی بر در اختیار گذاشتن فرودگاه‌هایی در

شمال ایران برای هواپیماهای مسافربری امتناع ورزید. - خاطرات سیاسی ایرج اسکندری- بخش سوم، به اهتمام: بابک امیر خسروی و فریدون آذرینور، ۱۳۶۷، صفحات ۶۴- ۵۸

۷- دکتر نورالدین کیانوری در جریان سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، همراه با عده ای از رهبران حزب توده دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شد. او تا ۲۴ آذر ۱۳۲۹ در زندان بسر برد و سرانجام با کمک سازمان افسری حزب توده از زندان گریخت. - خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، ۱۳۷۱، صفحات ۱۹۳ - ۱۸۳

۸- دکتر غلامحسین فروتن از فعالین و اعضاء برجسته و سخت کوش حزب توده بود و تا مقطع انشعاب از حزب در سال ۱۹۶۳ میلادی عضو کمیته اجرائی و مسئول دنیا، نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. اشاره روستا در اینجا به ضعف بینائی دکتر فروتن است. خود او در خاطراتش در این باره می نویسد «...یکسال بعد مجبور شدم به خدمت وظیفه بروم. با اینکه چشمانم فوق العاده نزدیک بین بود و موقع شب نیز بکلی نابینا بودم» - دکتر فروتن، حزب توده در مهاجرت، ۱۳۷۲، ص ۳۲۰.

تفتگو ۱۸۳



ژئوپزشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی